



متافیزیک را فیزیکی نکنید! / تفاوت بین فهم و تصور

دکتر دینانی طی یادداشتی در سایت شخصی اش: من آثار علمی را انکار نمی‌کنم. من هم نیازمند به علم هستم. با علم باید کار کرد.

دکتر دینانی طی یادداشتی در سایت شخصی اش: من آثار علمی را انکار نمی‌کنم. من هم نیازمند به علم هستم. با علم باید کار کرد. اما باید بهش گفت که به اندازه خودت حرف بزنی. بیشتر چیزی نگو. آقای فیزیک دان خدا را فیزیکی نکن! به گزارش خبرگزاری مهر، دکتر دینانی، استاد فلسفه، در یادداشتی تازه به تفاوت فهم و تصور پرداخته است که متن آن به این شرح است:

ابوحامد محمد غزالی در تفسیر آیه شریفه {الله ثور السماوات و الارض} معتقد است که نور دارای چهار مرتبه است: مصباح، زجاجه، مشکاه، زیتونه. غزالی در اینجا می‌گوید که این مراحل قابل فهم است اما قابل تصور نیست. حال سوال اینجاست که تفاوت بین تصور و فهم چیست؟

خیلی چیزها را انسان می‌تواند بفهمد اما تصور نمی‌تواند بکند. مثلاً در کلاس که هستید می‌فهمید کلاس است و تصورش را هم دارید. یا مقوله زمان که در کتاب «معمای زمان و حدوث جهان» -که به تازگی منتشر شده- توضیح داده شد که شما نمی‌توانید تصویری از زمان داشته باشید و نهایتش این است که شما تغییر و دگرگونی را متوجه می‌شوید اما مصیبت آنجاست که از «ازل و ابد» صحبت به میان می‌آید. آیا از ازل و ابد تصویری دارید؟

مثال دیگر: آیا تصویری از خدا دارید؟ چه تصویری از خدا می‌تواند باشد؟ کلام مولی علی که می‌فرماید: «کلما میّزتموها بأوهامکم فی أدقّ معانیه فهو مخلوقٌ مثلكم، مردودٌ إِلَیکم» هر چه قدر هم دقیق تصور داشته باشید، آن غلط است! نه شما بلکه هر کسی.

پس ما از خیلی مسائل تصویری نداریم اما به چیزهایی اهمیت می‌دهیم که از آن تصویر داریم. چیزهایی برای ما جدی است که دارای شکل است. از نظر حکمای اسلامی آنچه شکل (صورت) دارد، متعلق به عالم خیال است و اساساً تخیل یعنی «درک صورت» گاهی وقت‌ها (به صورت عوامانه) وقتی گفته می‌شود که (خیال کرده) معنی باطل می‌فهمند. معنی خیال، باطل نیست. تخیل یعنی درکی که دارای شکل است.

حالا سوال این است که آدمی در خیال بماند یا می‌شود که بالاتر برود؟ شعرا بیشتر در عالم تخیل هستند. البته تخیلات شعرا بسیار قوی است. نفس تخیل قوی است. شما می‌توانید الان تصور کنید که تمام سنگ‌های عالم طلاست. دنیای امروز از عوالم ممکنه صحبت می‌کنند و می‌گویند که اینها واقعی اند.

مثال عوالم ممکنه، یعنی یک عالمی را تصور بکنید که در آن انسانها روی دست راه می‌روند و پایشان بالا است. (می‌شود همچنین عالمی را تصور کرد). بله قائلین به عوالم ممکنه راست می‌گویند که واقعی است، اما واقعی است در عالم تخیل! شما چه چیزی را در عالم تصور، تصور می‌کنید که در عالم تصور نیست؟ می‌تواند همه جور تصویری باشد. چون سعه و گسترش عالم خیال، بی‌نهایت است به حدی که محالات را هم شامل می‌شود. شما می‌توانید در عالم خیال، محالات را هم تصور کنید. اجتماع نقیضین عقلاً محال است. اما خیال می‌گوید که من تصور می‌کنم. حضرت حافظ خیلی خوب عالم خیال را می‌فهمیده است:

گفتم که بر خیالت راه نظر بیندم / گفتا که شبرو است این از راه دیگر آید

خیالات را از سرتان بیرون کنید ببینم! با یک خیال دیگر، خیال را بیرون می‌کنید. این روزها هم که تعلیمات بودیسم زیاد شده و تمرین می‌کنند که ذهن را صاف کنند یعنی شما باید یک عمر زور بزنید که ذهن تان را از هرگونه تصویری پاک بشود. اصلاً نمی‌شود. تا حدی ریاضت‌ها بی‌ثمر نیست ولی هیچ وقت انسان بدون خیال نیست. قدرت خیال را دست کم نگیرید! خیال یعنی ادراکی که شکل دارد.

خوب، ادراک عقلی شکل دارد؟ «هر معلولی علت می‌خواهد» شکل دارد؟ چه شکلی است؟ نگاه به آتش و سوختن نکن! این مصداق است. خود این معنی هر معلولی علت می‌خواهد چه تصویری دارد؟ کلیات شکل ندارند. کلی، شکل ندارد. کلی، در مصداق و در فرد شکل پیدا می‌کند. شکل متعلق به افراد است نه کلی.

آیا هستی را می‌توان اندازه گرفت؟

اگر عقل نباشد و درک کلیات نباشد ما چه چیزی می‌فهمیم؟ شکل اندر شکل اندر... فقط شکل! و بیشتر مردم ادراک شان در حدّ خیال است و از تصورات نمی‌توانند بالاتر بروند. چیزی را که نمی‌تواند تصور بکند می‌گوید که نیست. حالا وقتی علمی می‌خواهد صحبت بکند که بدتر است و می‌گوید چیزی که در تجربه نیاید نیست. دنیای فیزیک همین‌ها را می‌گوید. میکروسکوپ، آزمایشگاه و... به من می‌گوید که این هست. و البته با محاسبات ریاضی اعتبار پیدا می‌کند!!

اگر در تجربه من درنیاید و در آزمایشگاه آن را «مشاهده» نکنم نیست! امروز، دنیای ریاضی است. از فیلسوف معروف دکارت به بعد، دنیا ریاضی شد. از جهتی خدمت کرد و همه چیز اندازه و ریاضی شد. زیرا اولین چیزی که بعد از شک [دستوری] خودش یافت «بُعد» بود. گفت من می‌اندیشم پس هستم. در اندیشه گشت و دو چیز را پیدا کرد: یکی مطلق و دیگری بُعد. بُعد،

شکل است. عالم شد بُعد. در هندسه طول و عرض و عمق و در ریاضیات هم عدد.

تمام علوم ریاضی شد و پیشرفت کرد. پیشرفت علوم برای این است که ریاضی شده است. اگر ریاضی نشده بود، پیشرفتی نمی کرد. اما یک «اما بزرگ»... اکنون همه چیز ریاضی است... ریاضیات را از علوم اگر بگیرد، علوم فرو می ریزند... پزشکی هم حتی ریاضی است! آدمی که تب دارد، اندازه می گیرد... ۳۸ درجه... تب یعنی ۳۸ درجه حرارت و معنی دیگری ندارد. کیفیت چی؟ علم می گوید به من ربطی ندارد! باید دمای ۳۸ درجه را پایین آورد.

آیا «هستی» فقط اندازه است؟ هستی را می شود اندازه گرفت؟ اگر هستی، بُعد باشد بله می توان اندازه گرفت. آیا هستی فقط بُعد است؟ یا اینکه بُعد، هستی دارد؟

هستی بُعد است یا بُعد هستی دارد؟ هستی اعم است یا بُعد؟ هستی اعم است. پس هستی هست که بُعد نیست. می شود که چیزی بُعد نداشته باشد و هستی داشته باشد؟ اگر هست با ریاضیات می شود حلش کرد؟ آنجا که بُعد نیست، ریاضی نیست. موضوع ریاضیات، بُعد است. بُعد به معنی اعم است (هندسی و عدد)

حالا معنی را چگونه اندازه بگیریم؟ معنی، هست یا نیست؟ خود بُعد، معنی دارد یا بی معنی است؟ خود «معنی بُعد» را چگونه اندازه بگیریم؟ بُعد یک چهره از هستی است. حالا مصیبت بزرگ آنجاست، علمی که اساس آن بر بُعد و اندازه است می خواهد خدا را هم اندازه بگیرد و قابل اندازه گیری کند! انحطاط فکری بشر امروز غوغا می کند. به بهانه علم، امروز هر غلطی می کنند، چون علم است! نترس، علم از اندازه بیرون نمی رود، پس به اندازه خودش حرف بزند به اندازه دهنش! فیزیک کوانتم باید به اندازه دهنش حرف بزند! هستی اندازه است؟ هستی شناسی کجا رفت؟ وجود، بُعد است؟ یا بُعد است که وجود دارد؟ اینها مسائلی است که سخت است و نمی خواهند فکر کنند. از دکارت تا بحال همین تفکر در حال پیشرفت است. خیلی هم با سرعت می رود.

من آثار علمی را انکار نمی کنم. من هم نیازمند به علم هستم. با علم باید کار کرد. اما باید بهش گفت که به اندازه خودت حرف بزن. بیشتر چیزی نگو. آقای فیزیک دان خدا را فیزیکی نکن!

ببینم اخلاق را می شود اندازه گرفت؟ قابل اندازه گیری است؟ فیزیک و دیگر علوم با اخلاق می خواهد چه کار بکند؟ اخلاق را می خواهد ببرد در آزمایشگاه؟ اخلاق را اندازه بگیر ببینم. چند کیلو اخلاق دارید شما؟ مسائل متافیزیک، با فیزیک قابل اندازه گیری نیست. پس چگونه بفهمیم؟ با موازن عقلی. عقل میزان است. عقل با متر اندازه نمی گیرد. متر می تواند عقل را اندازه بگیرد؟ متر، عقل را می سازد یا عقل است که متر را می سازد؟ حالا کدامیک اندازه گیرنده است؟ عقل، ریاضیات را ساخته است یا ریاضیات، عقل را ساخته است؟ ریاضیات عقل را اندازه می گیرد؟ سازنده کدام است؟

موضوع ریاضی بُعد است. بُعد یک چهره از هستی است. صدها چهره دیگر دارد هستی. اخلاق را می شود اندازه گرفت؟ فضیلت را؟ معانی را؟ خدا چند کیلوست؟ بیا درستش کن. هستی اندازه است؟ وجود بعد است یا بعد وجود دارد؟ انحطاط فکری بشر امروز غوغا می کند. من هم نیازمند علم هستم انرژی خداست؟ انرژی شفا می دهد یا خالق انرژی؟ چند کیلو اخلاق در آزمایشگاه هست؟ متافیزیک یعنی با فیزیک قابل اندازه گیری نیست. موازن عقلی دارد. متر عقل را می سازد یا عقل متر را؟ عقل ریاضیات را ساخته یا ریاضیات عقل را؟

منطق میزان است. علم میزان به آن می گویند. عقل خود میزان است. هیچ چیز بی میزان در عالم نیست. امور معقول را با میزان عقل بسنج، امور بعد را با ریاضیات. طبیعت به زبان ریاضی نوشته شده، اما همه چیز طبیعت است؟ طبیعت را با ریاضیات جلو ببر. خوب کاری می کنی. اموری که طبیعی نیست، میزانش عقل است. منطق، میزان و متر است، اما نه متر بعدی. خود عقل می گوید سربالایی که سرازیری نداشته باشد، نداریم. این میزان است. این را با متر می فهمی یا با عقل؟ فیزیکی اگر عقل نداشته باشد، نمی فهمد. فیزیک دان عقل دارد، اما حساب عقلی را به حساب فیزیک می گذارد. داعش، عقلش را به حساب عقیده خرکی اش می گذارد. عقل از فیزیک در می آید یا فیزیک یکی از احکام عقل است؟ عقل بالاتر از فیزیک هم می تواند برود.

بالا و پایین در غیر بعد هم هست. هیچ بالایی پایین نیست. جبرئیل بالاتر است یا خدا؟ جبرئیل چند کیلومتر پایین تر است از خدا؟ صداقت بالاتر است یا دروغ؟ چند کیلومتر بالاتر است؟ ارزش ها کجا هستند؟ یمین و یسار و این ها اعتباری است. این طرف دست راست من است، اما نسبت به شما چی؟ این در برای من راست است، برای شما چیست؟ صرف نظر از آدم ها در واقع چپ است یا راست؟ نه چپ است نه راست. آدم هایی که در کره دیگر هستند، شرق و غرب دارند؟ اگر کره دیگری بودی، شرق و غرب نبود. همه اش ساخته ذهن است. صرف نظر از آن واقعی هم هست؟ جهات اعتباری است. مطلق نیست. در شرایط دیگر جور دیگر فکر می کنی. اما خدا هست، شرط ندارد. آیا در هر شرایطی فرق می کند؟

شجاعت و حماقت

کسی می گفت شجاعت این است که خود را به کشتن می دهد. کسی که خود را منفجر می کند، خیلی خر است. مرز بین شجاعت و خریّت خیلی ظریف است. داعش خیلی کارها می کند. هر چه بگویی خر است. برای حورالعین آدم می کشد. خریّت یعنی همان خودخواهی. خیلی هاشان اروپا و لندن تحصیل کرده اند ولی خر باقی مانده اند. رفته اند لندن خرتر شدند. البته اگر عاقل باشد عاقل تر می شود. خر را اگر به مکه ببری عاقل می شود؟ «حاجی خر؟» (خنده حضار)

شجاعت به فهم درست است. علاج خریّت شود، همه چیز درست می شود. ابوجهل همیشه بوده و هست و خواهد بود. الان ارتباطات زیاد است، ابوجهل ها بیشتر ظاهر می شوند.

مراتب نفس

نفس مراتب دارد. آخرین مرتبه عقل است. نفس از حس شروع می شود، وهم، خیال، عقل. آخرین مرتبه عقل است. نفس یعنی آنی که بدن نیست. چیزی که معین نیست. بسیاری چیزها معقول است، اما در خیال نمی آید. قابل اندازه گیری هندسی نیست، ولی واقعیت دارد. داعشی ها باور دارند. مردم را هم می کشند. عمری دچار توهم است، فکر می کند حقیقت فقط همین است.

انکار ناپذیری مبدأ

همه ما هر کدام خدایی داریم. خدا به عنوان مبدأ هستی را چه کی می تواند انکار کند؟ خدا با اوصافی که شما می گوئید، ابن سینا باور دارد؟ غزالی خدای ابن سینا را قبول نداشت. ژان پل سارتر هم خدای ادیان و مسیحیت را انکار می کند، اما مبدأ را انکار نمی کند. مگر می شود انکار کرد؟ کسی که انکار می کند، حق دارم بگویم خدای او نیست یا نه؟ هیچ ملحدی در عالم به این معنی نمی شود پیدا کرد. آن ها که می گویند مبدأ ماده است، آنها بیشتر به مبدأ قائلند.

علت و معلول در عالم ماده و معنی

علت و معلول مال عالم معنی است. در عالم طبیعت و ماده علت نیست. آتش معدّ است، علت نیست. در عالم ماده علت تامّه نمی توانید پیدا کنید. علت و معلول در این عالم، فقط برای ردّ تصادف است و الا در این عالم معدّ داریم فقط برای فرار از محذور تصادف، بحث از علت و معلول می کنیم. و علت و معلول واقعی نداریم.

مسئله ربط و علم بسیط و مرکب

همه شما یک چیزهایی می دانید، علم دارید به خیلی چیزها. به علم خودتان هم علم دارید یا نه؟ می دانید که می دانید؟ علم شما چه شکلی است؟ چطوری به علم خودتان علم دارید؟ علم شکل دارد یا ندارد؟ علم نفس ارتباط است یا علم به ارتباط علم است؟ ارتباط، علم است یا علم به ارتباط، علم است؟ اگر علم ارتباط بین دو شیء است، یک طرف عالم، یک طرف معلوم، ارتباط کجاست؟ هست یا نیست؟ علم شما ارتباط است؟ آن ارتباط کو؟ ارتباط کجاست؟ ذهن شما ارتباط می دهد؟ چه چیزی را ارتباط می دهد؟ ارتباط را ارتباط می دهد؟

ربط مسئله ای است که تاکنون نتوانسته اند حل کنند، حتی ملاصدرا. فرگه که هم فیلسوف است و هم ریاضیدان، ربط را منکر شده. گل سرخ است، می گوید یعنی گل سرخ؛ یک گل داریم، یک سرخی، یک است. گل همان است که حجم دارد. سرخی کیفیتی که چشم شما را می نوازد. آن است از چی حکایت می کند؟ ارتباط در بیرون هست یا نه؟ چطوری ارتباط می دهند؟ اگر نیست، چرا می گویند؟ ربط هست یا نه؟ در ذهنت هست یا در بیرون؟ گل و سرخ را می بینی. ربط کو؟ اگر می دانستم که وضعم از این بهتر بود. حالا بگو ببینیم چی شد؟ تا آخر عمرت زور بزنی. نرسیدی هم نرسیدی. ثوابش را می بری. از شهود صحبت نکن. این روزها مد شده همه از شهود صحبت می کنند. رابطه کو؟ شما مرتبط ها را می بینید، رابط ها را نمی توانید ببینید.